

پیمانی که باخون شکسته می‌شود

◀ | مرجان همایونی
خبرنگار

آن شب طبق معمول سیامک بعد از خوردن شام گوشی تلفن همراهش را برداشت و به اتاق رفت. همسرش که از مدتی قبل به رفتار او مشکوک شده بود تصمیم گرفت هر طور شده به راه این مکالمه‌های طولانی آخر شب‌های شوهرش پی ببرد. آرام پشت در رفت گوش‌هایش را که تیز کرد، صدای ضعیفی از قهقهه یک زن را از پشت گوشی تلفن شنید، انگار اتاق دور سرش چرخید. هرچند از مدت‌ها قبل بوی خیانت را حس کرده بود اما نمی‌خواست باور کند. این بار به در نزدیک‌تر شد گرچه همسرش سعی داشت آنقدر آرام صحبت کند که صدایی بیرون نرود اما تمام بدن راحله به گوش تبدیل شده بود و همان صدای خنده زنانه از راه دور برای راحله کافی بود که شک او را به یقین تبدیل کند.

دلش آشوب بود و دست‌هایش را می‌شست، بی‌فایده بود. هر چه دست‌هایش را می‌شست، بی‌فایده بود. انگار رنگ و بوی خون به خورد پوستش رفته بود. باورش نمی‌شد چنین کاری کرده باشد. دوباره توی آینه نگاه کرد، این بار هم یک زن رنگ و رو پریده با چشمانی قرمز را دید با این تفاوت که حالا این زن یک قاتل بود. در افکارش غرق بود که صدای بهنام را شنید: قبل از اینکه کسی متوجه شود باید جسد را از خانه خارج کنیم.

راحله نگاهی به بدن خونین مردی انداخت که به گوش او دست زده و بعد هم کار به کتک‌کاری کشیده شد.

بعد از آن دعوا راحله لباس‌هایش را جمع کرد و راهی خانه پدر شد، بعد هم پایش را در یک کفش کرد که طلاق می‌خواهد.

اما پدر و مادرش از او خواستند به خاطر آینده فرزندان‌شان از این کار چشمپوشی کند و بالاخره با وساطت بزرگان و قول و قرار سیامک و ابراز پشیمانی زن جوان به خانه برگشت اما... راحله بین وارد شدن به اتاق یا رفتن به آشپزخانه و شستن ظرف‌ها مردد بود که دوباره صدای خنده زنانه از پشت در به گوش‌اش رسید، بغضی سنگین به گلویش چنگ می‌انداخت، دو دستش را روی دهانش گذاشت، حس می‌کرد اگر لحظه‌ای دیگر پشت در بایستد، نمی‌تواند جلوی بغض و گریه‌اش را بگیرد.

به دستشویی پناه برد، به دیوار سرد تکیه داد و نگاهی به آینه انداخت. ناگهان زنی رنگ و رو پریده با چشمانی متورم و قرمز را مقابلش دید. یاد حرف شوهرش افتاد که در آخرین مشاجره‌شان به او گفته بود: به نگاه به خودت توی آینه بنداز، آخه من به چه چیز تو دل خوش کنم؟ نه به سر و وضع خودت می‌رسی، نه به من محبت می‌کنی، همه فکر و ذکرت شده مراقبت از این دو تا بچه! کلاً من و خودت را فراموش کردی، خوب منم آدمم نه حرفی نه دلخوشی‌ای، من به اندازه کافی بیرون از خانه مشکلات کاری و اقتصادی دارم، دلم به این خوش بود که بیام خونه و با دیدن تو و بچه‌ها خستگی از تنم بیرون بره اما ببین جز بی توجهی و جنگ و دعوا جگار می‌کنیم؟

راحله صورتش را شست، مانتو و روسری به تن کرد و از خانه بیرون رفت. آن موقع شب بی‌هدف در کوچه و خیابان راه می‌رفت و فکر می‌کرد. برایش مهم نبود کجا می‌رود، فقط می‌خواست از آنجا دور شود، شاید صدای قهقهه‌های رقیب عشقی‌اش از سرش بیرون برود. سر چهارراه که رسید، دستش را بلند کرد و یک خودروی پراید جلوی پایش ایستاد.

در را باز کرد و خود را روی صندلی عقب انداخت. راننده جوان از او پرسید: کجا می‌روید؟ راحله جواب نداد چون خودش هم نمی‌دانست کجا می‌خواهد برود. راننده که متوجه حال نامساعد زن جوان شده بود از آینه نگاهی به او انداخت و شروع به حرکت کرد.

نیم ساعتی بی‌هدف در خیابان‌ها چرخید و بعد سعی کرد سر صحبت را با مسافرش باز کند. اما تلاش بهنام برای هم صحبتی با زن مسافر کار سختی نبود و راحله نیز که انگار منتظر بود با کسی درددل کند خیلی زود سفره دلش را برای مرد جوان باز کرد.

۶ ماه بعد

هر چه دست‌هایش را می‌شست، بی‌فایده بود. انگار رنگ و بوی خون به خورد پوستش رفته بود. باورش نمی‌شد چنین کاری کرده باشد. دوباره توی آینه نگاه کرد، این بار هم یک زن رنگ و رو پریده با چشمانی قرمز را دید با این تفاوت که حالا این زن یک قاتل بود. در افکارش غرق بود که صدای بهنام را شنید: قبل از اینکه کسی متوجه شود باید جسد را از خانه خارج کنیم.

راحله نگاهی به بدن خونین مردی انداخت که به گوش او دست زده و بعد هم کار به کتک‌کاری کشیده شد.

بعد از آن دعوا راحله لباس‌هایش را جمع کرد و راهی خانه پدر شد، بعد هم پایش را در یک کفش کرد که طلاق می‌خواهد.

اما پدر و مادرش از او خواستند به خاطر آینده فرزندان‌شان از این کار چشمپوشی کند و بالاخره با وساطت بزرگان و قول و قرار سیامک و ابراز پشیمانی زن جوان به خانه برگشت اما... راحله بین وارد شدن به اتاق یا رفتن به آشپزخانه و شستن ظرف‌ها مردد بود که دوباره صدای خنده زنانه از پشت در به گوش‌اش رسید، بغضی سنگین به گلویش چنگ می‌انداخت، دو دستش را روی دهانش گذاشت، حس می‌کرد اگر لحظه‌ای دیگر پشت در بایستد، نمی‌تواند جلوی بغض و گریه‌اش را بگیرد.

به دستشویی پناه برد، به دیوار سرد تکیه داد و نگاهی به آینه انداخت. ناگهان زنی رنگ و رو پریده با چشمانی متورم و قرمز را مقابلش دید. یاد حرف شوهرش افتاد که در آخرین مشاجره‌شان به او گفته بود: به نگاه به خودت توی آینه بنداز، آخه من به چه چیز تو دل خوش کنم؟ نه به سر و وضع خودت می‌رسی، نه به من محبت می‌کنی، همه فکر و ذکرت شده مراقبت از این دو تا بچه! کلاً من و خودت را فراموش کردی، خوب منم آدمم نه حرفی نه دلخوشی‌ای، من به اندازه کافی بیرون از خانه مشکلات کاری و اقتصادی دارم، دلم به این خوش بود که بیام خونه و با دیدن تو و بچه‌ها خستگی از تنم بیرون بره اما ببین جز بی توجهی و جنگ و دعوا جگار می‌کنیم؟

راحله صورتش را شست، مانتو و روسری به تن کرد و از خانه بیرون رفت. آن موقع شب بی‌هدف در کوچه و خیابان راه می‌رفت و فکر می‌کرد. برایش مهم نبود کجا می‌رود، فقط می‌خواست از آنجا دور شود، شاید صدای قهقهه‌های رقیب عشقی‌اش از سرش بیرون برود. سر چهارراه که رسید، دستش را بلند کرد و یک خودروی پراید جلوی پایش ایستاد.

در را باز کرد و خود را روی صندلی عقب انداخت. راننده جوان از او پرسید: کجا می‌روید؟ راحله جواب نداد چون خودش هم نمی‌دانست کجا می‌خواهد برود. راننده که متوجه حال نامساعد زن جوان شده بود از آینه نگاهی به او انداخت و شروع به حرکت کرد.

نیم ساعتی بی‌هدف در خیابان‌ها چرخید و بعد سعی کرد سر صحبت را با مسافرش باز کند. اما تلاش بهنام برای هم صحبتی با زن مسافر کار سختی نبود و راحله نیز که انگار منتظر بود با کسی درددل کند خیلی زود سفره دلش را برای مرد جوان باز کرد.

زمانی او را تنها عشق زندگی‌اش می‌دانست، پدر دو فرزندش بود اما حالا... با عجله به سراغ پتوی رنگ و رو رفته‌ای رفت که کنار اتاق قرار داشت. جسد را با کمک بهنام روی پتو انداخت و با هم جنازه را به صندوق عقب پراید انتقال دادند.

لحظاتی بعد بهنام و راحله؛ در تاریکی شب به سمت خارج از شهر می‌رفتند تا جایی را پیدا و جسد را سر به نیست کنند. وقتی به بیابانی تاریک رسیدند صدای پارس سگی از دور دست به گوش رسید.

راحله نگاهی به بدن خونین مردی انداخت که به گوش او دست زده و بعد هم کار به کتک‌کاری کشیده شد.

بعد از آن دعوا راحله لباس‌هایش را جمع کرد و راهی خانه پدر شد، بعد هم پایش را در یک کفش کرد که طلاق می‌خواهد.

اما پدر و مادرش از او خواستند به خاطر آینده فرزندان‌شان از این کار چشمپوشی کند و بالاخره با وساطت بزرگان و قول و قرار سیامک و ابراز پشیمانی زن جوان به خانه برگشت اما... راحله بین وارد شدن به اتاق یا رفتن به آشپزخانه و شستن ظرف‌ها مردد بود که دوباره صدای خنده زنانه از پشت در به گوش‌اش رسید، بغضی سنگین به گلویش چنگ می‌انداخت، دو دستش را روی دهانش گذاشت، حس می‌کرد اگر لحظه‌ای دیگر پشت در بایستد، نمی‌تواند جلوی بغض و گریه‌اش را بگیرد.

به دستشویی پناه برد، به دیوار سرد تکیه داد و نگاهی به آینه انداخت. ناگهان زنی رنگ و رو پریده با چشمانی متورم و قرمز را مقابلش دید. یاد حرف شوهرش افتاد که در آخرین مشاجره‌شان به او گفته بود: به نگاه به خودت توی آینه بنداز، آخه من به چه چیز تو دل خوش کنم؟ نه به سر و وضع خودت می‌رسی، نه به من محبت می‌کنی، همه فکر و ذکرت شده مراقبت از این دو تا بچه! کلاً من و خودت را فراموش کردی، خوب منم آدمم نه حرفی نه دلخوشی‌ای، من به اندازه کافی بیرون از خانه مشکلات کاری و اقتصادی دارم، دلم به این خوش بود که بیام خونه و با دیدن تو و بچه‌ها خستگی از تنم بیرون بره اما ببین جز بی توجهی و جنگ و دعوا جگار می‌کنیم؟

راحله صورتش را شست، مانتو و روسری به تن کرد و از خانه بیرون رفت. آن موقع شب بی‌هدف در کوچه و خیابان راه می‌رفت و فکر می‌کرد. برایش مهم نبود کجا می‌رود، فقط می‌خواست از آنجا دور شود، شاید صدای قهقهه‌های رقیب عشقی‌اش از سرش بیرون برود. سر چهارراه که رسید، دستش را بلند کرد و یک خودروی پراید جلوی پایش ایستاد.

در را باز کرد و خود را روی صندلی عقب انداخت. راننده جوان از او پرسید: کجا می‌روید؟ راحله جواب نداد چون خودش هم نمی‌دانست کجا می‌خواهد برود. راننده که متوجه حال نامساعد زن جوان شده بود از آینه نگاهی به او انداخت و شروع به حرکت کرد.

نیم ساعتی بی‌هدف در خیابان‌ها چرخید و بعد سعی کرد سر صحبت را با مسافرش باز کند. اما تلاش بهنام برای هم صحبتی با زن مسافر کار سختی نبود و راحله نیز که انگار منتظر بود با کسی درددل کند خیلی زود سفره دلش را برای مرد جوان باز کرد.

خودرو داخل جاده خاکی پیچید، نور چراغ‌های پراید، تاریکی شب را می‌شکافت و بهنام بعد از دقایقی توقف کرد. با چشم‌های میشی‌اش که پر از ترس بود، نگاهی به راحله انداخت و با صدای آرام گفت: نگران نباش همه چیز تمام شد. عقل جن هم قد نمی‌دهد که این جسد ملد سیامک باشد.

تمام سختی‌هایی که کشیدی تمام شد، فقط کافی است که کمی صبور باشی. همه چیز درست شد و از این به بعد زندگی روی خوشی به ما نشان می‌دهد.

بعد هر دو از خودرو پیاده شدند، سیامک مرد

محیط نابسامان خانوادگی، اعتیاد والدین به مواد مخدر و مشروبات الکلی، خانواده ستیزه‌گر و متلاشی شده، سختگیری‌های والدین که منجر به بی‌مهریایی برای کودکان می‌شود، بزبهارگی والدین، نبود رفاه و امنیت اجتماعی و مصیبت و ناتوانی در کنترل خشم، سستی اصول اخلاقی و حمایت خانواده‌ها از آرزوهای جاه طلبانه فرزندان، زمینه‌ای می‌شود که فرد احساس ناامنی کند و در واقع بدون پشتوانه اصالت خانوادگی بزرگ شود و زمانی که به سن تشکیل خانواده برسد، شخصیتی نامتعادل داشته و نتواند کیان خانواده را بدرستی حفظ کند و در نهایت منجر به مشاجرات و قتل‌های خانوادگی شود.

معاون جرایم جنایی پلیس آگاهی پایتخت درباره راهکارهای پیشگیری از این جرم می‌گوید: برای جلوگیری از جرایمی نظیر همسرکشی باید به دلایل متعددی در خصوص مهارت همسررداری و کلاس‌هایی در خصوص مهارت همسررداری برگزار شود. فرد ممکن است از کودکی بیماری‌های روحی و روانی داشته که در زندگی این بیماری باعث جنایت شود و والدین نباید این اختلالات روانی را نادیده بگیرند، چرا که این بیماری‌ها زمینه ساز جرایم خشن است.مدیریت و برنامه‌ریزی برای حل اختلافات بین زوجین، کاهش نگرش مردم‌خوانه، ترویج فرهنگ مشورت و مهرامی و به اصطلاح کوتاه آمدن و مدارا کردن، توسعه رفاه، بهبود شرایط اقتصادی زندگی و اشتغالزایی و توزیع عادلانه ثروت در جامعه، ریشه کنی بی‌سوادی، اعتیاد والدین، برخورد با حاشیه نشینی، حمایت از نهاد خانواده، تقویت سازمان‌های مشاوره‌ای ممکن است عواقب ناخوشایندی داشته باشد.به نظر من در این پرونده‌ها و برای افرادی که در معرض آسیب رساندن به خود یا دیگران هستند، جای یک کارشناس روانپزشکی یا روانشناسی در محاکم خالی است تا بررسی کنند آیا ادامه این زندگی مشکل‌ساز خواهد بود یا خیر؟ و در صورتی که بیم آن رود که اتفاق ناگواری رخ خواهد داد، دادگاه را مجاب به صدور طلاق کند.

این را هم باید در نظر داشت که مرد حق طلاق دارد، البته در موارد خاص که قانون تعیین کرده، زن نیز می‌تواند درخواست جدایی دهد که در این موارد خاص، باید موضوع از نظر کارشناسی بررسی شود. هرچند الان داوری برای طلاق وجود دارد اما این داوری‌ها بسیار سوری است و تبعیت از احکام است.

یکی دیگر از موارد، تحلیل بدبینانه ذهنی و روانی است. به این معنی که برخی زنان نگران این افکار و نگرش در خانواده و جامعه هستند که اگر موضوع طلاق را مطرح کنند، خانواده آنها را پذیرش نمی‌کند یا اینکه با طلاق گرفتن، از خانواده و جامعه طرد می‌شوند و احساس ناامنی به آنها دست می‌دهد. بنابراین برخی در محاسبات اشتباه خود گزینه حذف فیزیکی همسر را جایگزین می‌کنند.

در مواردی نیز برخی قتل‌ها ناشی از

توتومندی نبود، اما حالا که مرده بود، انگار ورزش چند برابر شده بود. راحله و بهنام به سختی توانستند او را از خودرو بیرون بکشند کسی چه می‌داند شاید هم گناه جنایتی که آنها مرتکب شده بودند، این سنگینی را دوچندان کرده بود. لحظاتی بعد شعله‌های سرکش آتش بیابان را روشن کرد و زن و مرد جوان خیره به آتش، سوختن سیامک را مشاهده کردند.

«قصه سیامک هم تمام شد» صدای بهنام بود که راحله را به خود آورد. بلخند کمرنگی روی لبش

رابطه نامشروع است. وقتی شخص مقابل هم هیچ تجزیه و تحلیلی ندارد و تنها امیال حیوانی خود را در نظر می‌گیرد، وقتی همسر را مانع این ارتباط نامشروع می‌بیند، به این نتیجه می‌رسد که همسر را حذف کند که این اتفاقات متأسفانه رخ می‌دهد.

شاملو برای اینکه زنی دست به قتل همسرش بزند انگیزه‌های زیادی را مطرح می‌کند و می‌افزاید: ازدواج دختران در سن پایین یکی از این انگیزه‌ها است.

وقتی دختری در سن پایین ازدواج می‌کند معنی عشق به زندگی را درک نمی‌کند و به‌عنوان یک ابزار وارد زندگی می‌شود اما زمانی که بزرگ‌تر می‌شود، تازه پی به واقعیت می‌برد و احساس می‌کند زندگی‌اش را باخته است و آنچه می‌خواسته نشده است. با این افکار، شروع به تحلیل در ذهن خود می‌کند و درنهایت ممکن است به طلاق یا مسائلی مانند جنایت فکر کند. گاهی نیز خانم خواسته یا ناخواسته وارد یک رابطه پنهانی، غیرشرعی و غیرعرف می‌شود.

مورد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد ولی به ندرت منجر به قتل همسر می‌شود، انگیزه اقتصادی است. یعنی تصاحب اموال همسر که البته معدود است، اما وقتی این انگیزه‌ها به‌خوبی بررسی شود، مشخص می‌شود کسی او را اغفال کرده و مورد فریب قرار داده است تا اموال همسرش را تصاحب‌کننده نتیجه آن نیز جز قصاص و زندان نیست.

این وکیل دادگستری انگیزه‌هایی که ناشی از بیماری‌های روانی است را نیز در این امر خبیل می‌داند و می‌گوید: مشکلات روانی می‌توانند در همه جرم‌ها انگیزه باشد و اختصاص به قتل همسر ندارد. شخص بیماری که تحت درمان قرار نمی‌گیرد و متأسفانه یکی از علت‌های آن هم هزینه‌های بالای درمان است زیرا خیلی از خانواده‌ها قدرت تأمین هزینه‌های درمان بیماران روانی را ندارند و این افراد ناخواسته مرتکب جرایمی نظیر قتل می‌شوند.

متأسفانه در سال‌های اخیر همسرکشی زیاد شده که ممکن است به خاطر فضای مجازی و اطلاع‌رسانی‌ها باشد، البته در این مورد باید مراجع رسمی آماری نظر بدهند، اما به هر حال این وضعیت نگران‌کننده است و مشکلات اقتصادی و به تبع آن فشارهای روانی که به خانواده‌ها وارد می‌شود، باعث افزایش این آمار می‌باشد.

انگیزه‌هایی برای جنایت



◀ | محمدحسین شاملو
قاضی سابق دادگاه کیفری

رابطه نامشروع است. وقتی شخص مقابل هم هیچ تجزیه و تحلیلی ندارد و تنها امیال حیوانی خود را در نظر می‌گیرد، وقتی همسر را مانع این ارتباط نامشروع می‌بیند، به این نتیجه می‌رسد که همسر را حذف کند که این اتفاقات متأسفانه رخ می‌دهد.

شاملو برای اینکه زنی دست به قتل همسرش بزند انگیزه‌های زیادی را مطرح می‌کند و می‌افزاید: ازدواج دختران در سن پایین یکی از این انگیزه‌ها است.

وقتی دختری در سن پایین ازدواج می‌کند معنی عشق به زندگی را درک نمی‌کند و به‌عنوان یک ابزار وارد زندگی می‌شود اما زمانی که بزرگ‌تر می‌شود، تازه پی به واقعیت می‌برد و احساس می‌کند زندگی‌اش را باخته است و آنچه می‌خواسته نشده است. با این افکار، شروع به تحلیل در ذهن خود می‌کند و درنهایت ممکن است به طلاق یا مسائلی مانند جنایت فکر کند. گاهی نیز خانم خواسته یا ناخواسته وارد یک رابطه پنهانی، غیرشرعی و غیرعرف می‌شود.

مورد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد ولی به ندرت منجر به قتل همسر می‌شود، انگیزه اقتصادی است. یعنی تصاحب اموال همسر که البته معدود است، اما وقتی این انگیزه‌ها به‌خوبی بررسی شود، مشخص می‌شود کسی او را اغفال کرده و مورد فریب قرار داده است تا اموال همسرش را تصاحب‌کننده نتیجه آن نیز جز قصاص و زندان نیست.

این وکیل دادگستری انگیزه‌هایی که ناشی از بیماری‌های روانی است را نیز در این امر خبیل می‌داند و می‌گوید: مشکلات روانی می‌توانند در همه جرم‌ها انگیزه باشد و اختصاص به قتل همسر ندارد. شخص بیماری که تحت درمان قرار نمی‌گیرد و متأسفانه یکی از علت‌های آن هم هزینه‌های بالای درمان است زیرا خیلی از خانواده‌ها قدرت تأمین هزینه‌های درمان بیماران روانی را ندارند و این افراد ناخواسته مرتکب جرایمی نظیر قتل می‌شوند.

متأسفانه در سال‌های اخیر همسرکشی زیاد شده که ممکن است به خاطر فضای مجازی و اطلاع‌رسانی‌ها باشد، البته در این مورد باید مراجع رسمی آماری نظر بدهند، اما به هر حال این وضعیت نگران‌کننده است و مشکلات اقتصادی و به تبع آن فشارهای روانی که به خانواده‌ها وارد می‌شود، باعث افزایش این آمار می‌باشد.

نقش بست، از اینکه زندگی آنها چنین سرنوشتی داشت، دلش گرفت. اما... دوباره صدای بهنام بود که افکارش را بهم ریخت: برایت زندگی‌ای می‌سازم که تمام سختی‌های گذشته را فراموش کنی و اصلا یادت نیاید که سیامکی بوده است. خودرو به راه افتاد و ساعاتی بعد، راحله در رختخوابش دراز کشیده بود و به چهره آرام دوقلوهایش نگاه می‌کرد که بی‌خبر از جنایتی که مادر مرتکب شده بود به خوابی عمیق فرو رفته بودند.

افشای داز پنهان

راحله دستش را داخل کیفش برد و شروع به گشتن کرد. مشکل همیشگی اش بود، هیچ وقت کلید خانه را جایی نمی‌گذاشت که بتواند به راحتی آن را پیدا کند. یاد سیامک افتاد، موقعی که با هم زندگی می‌کردند همیشه او را سر این موضوع اذیت می‌کرد. در لایه لای وسایلی که داخل کیفش بود، دستش به کلید برخورد کرد و خوشحال از اینکه بالاخره آن را پیدا کرده، کلید را از کیفش بیرون آورد و به داخل قفل در انداخت.

در با صدای آرامی باز شد اما هنوز وارد خانه‌اش نشده بود که صدای ناشناس مردی را شنید، شما

همراه ما باید به اداره آگاهی بیایید. راحله سرش را برگرداند و چشمش به چهره دو مرد جوان و خانمی که در چند قدمی او ایستاده بود افتاد. روی سراسنین‌های زن جوان، چند ستاره قرار داشت، اما مردان جوان لباس‌های شخصی به تن داشتند. راحله خواست حرفی بزند، اما همان مرد جوان، دوباره گفت: در اداره آگاهی برایتان توضیح می‌دهیم.

راحله کنار زن جوان نشست و خودرو حرکت کرد. نیم ساعتی طول کشید تا خودروی مکان پلیس مقابل در بزرگ و آهنی اداره آگاهی توقف کرد و نگهبانان با دیدن چهره آشنای سرشنیمان، در را باز کردند.

اتهام: همسرکشی

افسر آگاهی در را باز کرد تا راحله از خودرو پیاده شود. خوب می‌دانست که چرا او به آنجا منتقل شده است، گرچه بهنام به او گفته بود اگر پلیس هم به سراغش آمد حرفی نزن. اما مگر می‌شد سکوت کرد. راحله از ماشین پیاده شد و به‌دنبال دو مرد جوان، شانه به شانه زن جوانی که ستاره روی آستین دستش بود به راه افتاد. پشت میز، مقابل همان مرد جوانی که او را ساعتی قبل برای اولین بار دیده بود نشست. «شما متهم به قتل همسرتان هستید» افسر جوان این جمله را گفت و سکوت کرد. راحله دلش می‌خواست انتکار کند، اما از این همه کابوس خسته شده بود. تا کی می‌توانست فرار کند، حتی از سایه خودش هم می‌ترسید. چهره بهنام جلوی چشم‌هایش آمد، خواست سکوت کند، اما نتوانست. صدایی را که از درونش به گوش می‌رسید، نادیده گرفت: تلخی‌های زندگی‌ام، دلیلی شد برای دوستی من و بهنام. کم کم به او علاقه مند شدم و با خودم گفتم وقتی او به من خیانت می‌کند، من هم...

زن جوان لبش را گاز گرفت و ادامه داد: نمی‌توانستم از همسرم جدا شوم، خانواده‌ام اجازه این کار را به من نمی‌دادند. بعد از مدتی دیگر نتوانستم خیانت‌های همسر را تحمل کنم و با کمک بهنام او را به قتل رساندم.

با اعتراضات راحله خیلی زود بهنام هم دستگیر شد و زن و مرد متهم به قتل برای طی روند قانونی پرونده در اختیار مرجع قضایی قرار گرفتند.